

«تیرخلاص زنی» که در ویلای شخصی اش بیلیارد بازی می‌کند



سید عباس ابطحی در ویلایش بین «متل قو» و «عباس آباد»

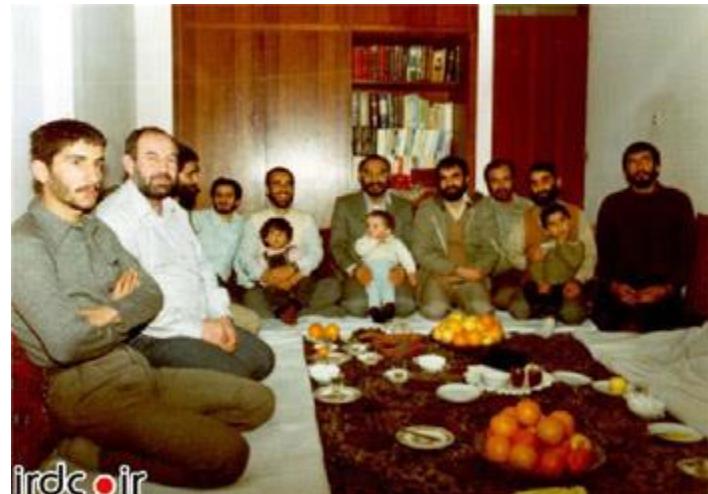
سید عباس ابطحی متولد محله اوین- درکه است که در گذشته مانند تمامی رسته‌های شمیرانات از بافتی سنتی و مذهبی برخوردار بود. طایفه‌ی ابطحی به همراه طایفه‌های اعرابی، مسعودیان، میرشریفی، اوینی، شعیبی، فکری، میر رحیمی و بذر افشار از جمله خانواده‌های قدیمی و سنتی اوین و درکه هستند. پاسگاه انتظامی درکه نیز به نام «شهید ابطحی» است که قاعده‌ای باستانی از همین طایفه باشد. درکه پس از سال ۶۰ موقعیت ویژه‌ای یافت چرا که دادستانی انقلاب مستقر در اوین به دلایل امنیتی به زور خانه‌های اطراف زندان اوین را خریداری کرد و به افراد مورد اعتماد خود سپرد.

سید عباس پیش از آن که پاسدار اوین شود راننده‌ی کرایه‌ی خط اوین - درکه به تحریش بود. ظاهراً اوی از کمیته‌ی محل به زندان اوین راه یافته بود و پس از طی کلیه‌ی مراحل و نشان دادن سرسپردگی خود به جنایتکاران پله‌های ترقی در اوین را طی کرده و از مقربان لاجوردی شد. او پس از کشته شدن مجتبی محرب بیگی و جلیل بنده دو محافظ اصلی لاجوردی و مسئولان جوخه‌ی اعدام به همراه اصغر دولابی و بیژن ترکه و قاسم از گروه ضربت اوین به جمع محافظین لاجوردی و نزدیکان او پیوست.



ابطحی و لاجوردی در اتاق لاجوردی در اوین

سیدعباس مثل همه‌ی نزدیکان لاجوردی در جوخه‌های اعدام شرکت می‌کرد و وظیفه‌ی تیرخلاص زنی را به عهده داشت. یکی از مراحل چک امنیتی افراد مقرب لاجوردی گذر از این مرحله و شرکت در شکنجه و قتل و کشtar بود. تا روزی که لاجوردی از دادستانی انقلاب تهران برکار شد، سیدعباس درحالی که کلتی به کمر داشت و یا مسلسل دستی برنا حمل می‌کرد همیشه کنار او بود. در بازدیدهای لاجوردی از زندان‌های قزلحصار و گوهردشت و جبهه‌های جنگ نیز سید عباس او را همراهی می‌کرد.



سید عباس ابطحی نفر اول سمت راست همراه با لاجوردی و حاجداوود رحمانی نفر دوم سمت چپ

از آنجایی که سید عباس دارای قدی بلند بود و شالی سبز به کمر می‌بست و به تقلید از لاجوردی گیوه‌ای سفید به پا می‌کرد چهره‌ای شاخص داشت. گیوه‌های مزبور را مجتبی محرب ای بیگی که گلپایگانی بود و خود و برادرانش در زمرة‌ی لات و لوت‌های میدان امام حسین بودند از گلپایگان سوغات آورده بود و نزدیکان لاجوردی از آنها استفاده می‌کردند. سیدعباس گیوه را سر انگشتانش می‌انداخت و در حالی که لخ لخ پایش را روی زمین می‌کشید راه می‌رفت و به همان شلی هم حرف می‌زد و کلمات را می‌کشید. او تلاش می‌کرد مثل مجید قدوسی و جلیل بnde شوخ‌طبعی نشان دهد و مزه‌پرانی کند.



از سمت چپ سید عباس ابطحی، احمد قدیریان، اسدالله جولایی، لاجوردی در حسینیه‌ی اوین

سیدعباس همچنین جزو نوچه خوانان همیشگی حسینیه زندان اوین بود و در دادگاهی که برای «سربداران» در حسینیه اوین برگزار کردند او قاری قران و مجلس گرم کن بود. پیش از آن که دادگاه شروع شود او با لحنی لومینی تلاش می‌کرد ادای عبدالباسط را در آورد و سوره‌ی «اذالشمس کورت» را بخواند.

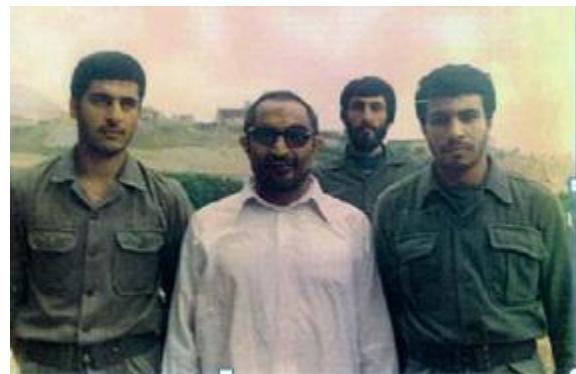


سیدعباس ابطحی در دادگاه «سربداران»

او نه تنها در برگزاری دادگاه اعضای دستگیر شده «اتحادیه کمونیست»‌ها نقش فعالی داشت بلکه شبها برای خانواده‌ی پاسداران کشته شده در جریان حمله به شهر آمل نوچه خوانی کرده و آنها را آماده‌ی حضور در دادگاه روز بعد می‌نمود. خانواده‌های مزبور جهت شرکت در دادگاه با سه مینیبوس از آمل به اوین آوردۀ شده و در حسینیه زندان اوین که محل برگزاری دادگاه بود، جا داده شده بودند. در واقع حسینیه روزها محل دادگاه بود و شبها محل خواب خانواده‌های شاکیان. خانواده‌های شاکی که غالباً روستاپیان آمل بودند شبها روی پتوهایی که در اختیارشان قرار داده می‌شد وسط حسینیه می‌خوابیدند و صبح زود که برای نماز و صرف صحانه از خواب برمی‌خاستند، محل مزبور برای خیمه‌شب بازی دادگاه عدل انقلاب اسلامی آماده می‌شد. در مدت سه روزی که دادگاه جریان داشت آنها که از نتیجه‌ی کار و حکم دادگاه آگاه بودند، دائم به محمدی‌گیلانی و لاچوردی فشار می‌آوردند که چرا زودتر متهمان را اعدام نمی‌کنند و به خیمه‌شب بازی خود پایان نمی‌دهند. گیلانی در پاسخ به آنها و با اشاره به متهمان گفته بود «نگران نباشید! امانتی را برایتان می‌فرستم، تا زیر پل آمل آنها را اعدام کنید.» گیلانی به وعده‌ی خود عمل کرد و همه‌ی آنها را به اعدام محکوم کرد. در این سه روز متهمان زن و مرد وابسته به «اتحادیه کمونیست‌ها» در یک اتاق مشترک که کنار حسینیه اوین قرار داشت به سر می‌برند.

یکی از بستگان سیدعباس برایم تعریف کرد که وی برای تقرب به لاچوردی خواهرش را که از زیبایی نیز برخوردار بود صیغه‌ی او کرده بود. گویا همسر خواهرش در جبهه‌های جنگ کشته شده بود.

با این حال پس از برکناری لاچوردی، از او فاصله گرفت و در مراسم تشییع جنازه و خاکسیاری وی نیز حاضر نبود. اتفاقاً یکی از مسائلی که لاچوردی را تا دم مرگ رنج می‌داد، بی‌مهری نزدیکانش و کسانی بود که وی آنها را از هیچ به همه چیز رسانده بود. گفته می‌شد وی به خاطر همین فشارها آرزوی مرگ می‌کرد.



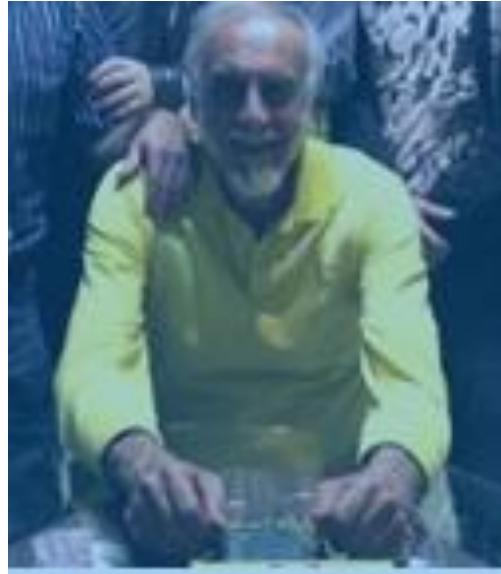
سیدعباس و لاچوردی در جبهه‌های جنگ

سیدعباس پس از برکناری لاجوردی به حسینعلی نیری که رئیس حکام شرع اوین بود نزدیک شد و راننده و محافظ شخصی او شد. او در جریان کشتار ۶۷ رانندگی ماشین نیری رئیس هیات کشتار را عهده دار بود و در حسینیه گوهردشت محل به دار کشیدن زندانیان سیاسی حضور می‌یافت. پس از آن که لاجوردی دوباره در سال ۶۸ به سازمان زندان‌ها و اوین برگشت هم سیدعباس در زمرةی باند او نبود و همراه با نیری از اوین رفت و بعدها به ریاست دفتر او نیز رسید.



سیدعباس ابطحی و لاجوردی در بازی والیبال

در دهه‌ی هفتاد و هنگام حضور در دفتر نیری، زندگی او متتحول شد. وی مالک یک آپارتمان مصادره‌ای شیک و مدرن در ساختمان «آس پ» و زمین‌های زیادی در شمال شد. وی همراه با برادرش صاحب کارخانه‌ی بزرگ موتورسیکلت شدن و قیافه و تیپی جدید به هم زد و اتوموبیل‌های گرانقیمت و مدل بالا سوار می‌شد. یک کاروان مسافرتی را نیز از ایتالیا با هزینه‌ای گزاف وارد کرده بود بدون آن که نیازی به آن داشته باشد و یا استفاده‌ای از آن بکند. اطرافیان اش می‌گویند هم و غماش «خانم‌بازی» است. او در این دوران همچنان تاکسی‌اش را حفظ کرده و هر از چند گاهی برای حل و فصل مشکلات آن به تاکسیرانی تهران مراجعه می‌کند و با گرفتن لوازم یدکی و سهمه‌ی، آنها را در بازار آزاد به فروش می‌رساند. او حتی تاکسی‌اش را که پیکان بود، تبدیل به احسن کرد و رنو تحول گرفت. نه تنها او بلکه تعداد دیگری از پرسنل اوین مانند مجتلی حلوایی عسگر و « حاج حسن » معروف به « حاج حسن تاکسی » مسئول دفتر مرکزی اوین و یکی از معاونان حسنی (ابوالفضل حاج حیدری- یکی از گردانندگان مؤتلفه) رئیس زندان اوین پس از کشته شدن کچویی، هم راننده تاکسی بودند و در سطح شهر به مسافرکشی می‌پرداختند. در پارکینگ اوین همیشه چند تاکسی موجود بود که متعلق به پرسنل اوین بود.



جدیدترین عکس سیدعباس ابطحی

سیدعباس این اواخر در دایره اجرای احکام اوین شغل اداری گرفته بود. هرچند او نیازی به کار در اجرای احکام نداشت اما ظاهراً نمی‌خواست سوابق اداری اش را از دست بدهد و یا از نفوذش در اوین و دستگاه قدرتمند امنیتی و قضایی کاسته شود تا بلکه در پناه آن بتواند به رتق و فتق امور تجاری اش بپردازد. آخرین باری که با او برخورد داشتم سال ۷۲ و در سالن انتظار فرودگاه مهرآباد بود. منتظر بازگشت یکی از بستگانم به تهران بودم، سیدعباس رسیش را مرتب کرده بود، کت و شلوار طوسی رنگ شیک و خوش دوختی به تن داشت و در زیر آن بلوز گوجه‌ای خوشرنگی به تن کرده بود و با چند حزب‌الله‌ی مشغول صحبت بود. هرچند در هیئت جدید قیافه‌اش به هیچ وجه به حزب‌الله‌ها نمی‌خورد اما دهان که باز می‌کرد معلوم بود متعلق به کدام طایفه است. در همان صحن فرودگاه درگیری لفظی کوتاهی بین من و او پیش آمد. به نظرش قیافه‌ام آشنا بود ولی به خاطر نیاورد. شاید حدس می‌زد که مرا در زندان دیده است. با پادرمیانی همراهانش موضوع به سرعت فیصله پیدا کرد.

سید عباس ابطحی به خاطر گرفتگی رگ قلب، آنژیوگرافی کرده است و فعلًاً دوران نقاحت را در کیش می‌گذراند. گفته می‌شود در آن جا نیز مشغول تجارت است.

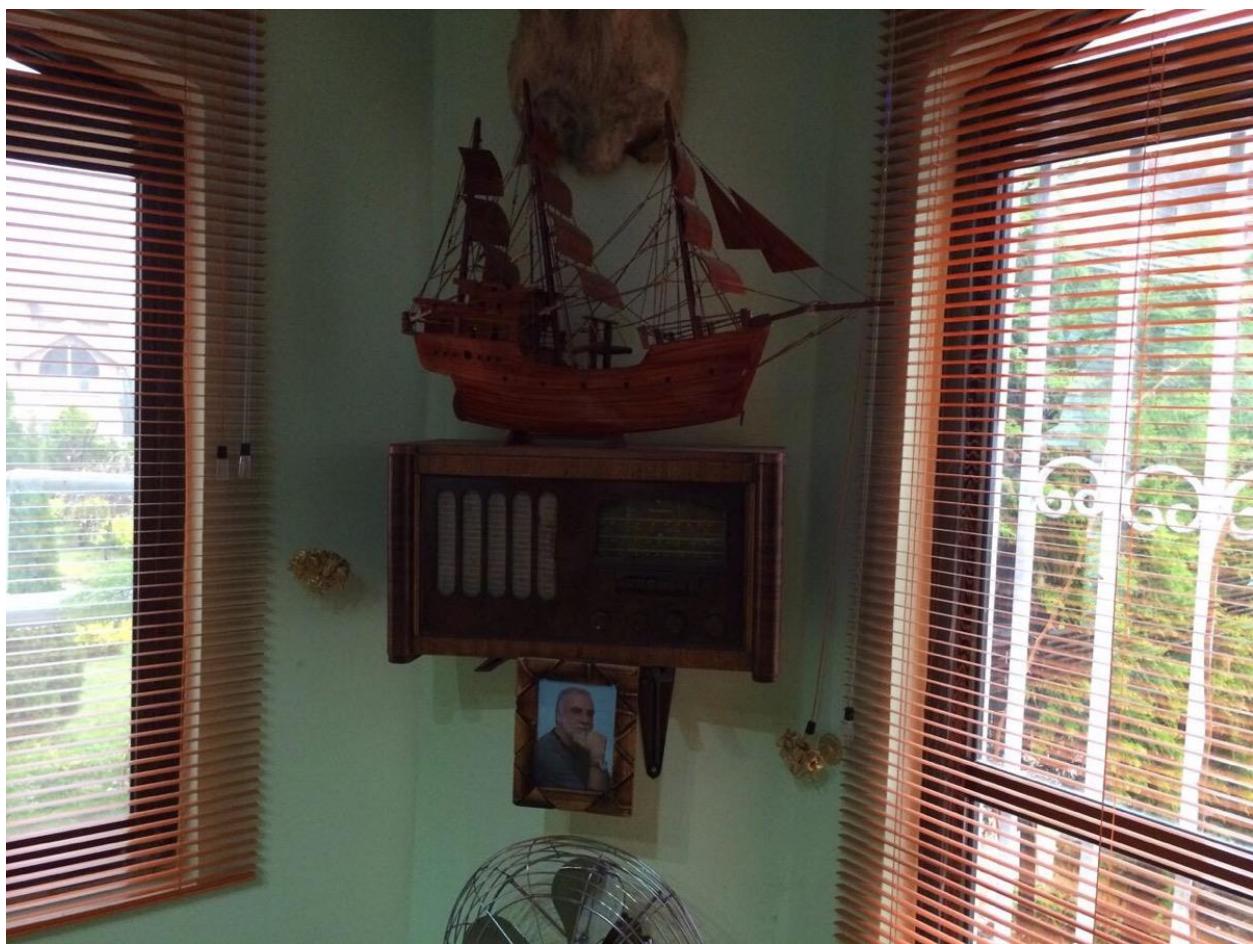
سیدعباس ابطحی همچون بسیاری از جانیان و تیرخلاص‌زن‌های دهه‌ی شصت در جامعه ایزوله شده‌اند و با توابان دهه‌ی شصت همتشینی می‌کنند. البته انگیزه‌ی دیگر این همراهی و همتشینی منافع مشترک اقتصادی است و جنبه‌ی اطلاعاتی و امنیتی ندارد.



سیدعباس ابطحی در حال بازی بیلیارد در سالن ویلایش که با پول خون بهترین جوانان وطن خریداری شده است. یادش به خیر، منوچهر اطمینانی که به اتهام هواداری از جبهه ملی دستگیر شده بود. او صاحب باشگاه بیلیارد بود و به همین خاطر از سوی حاج داود رحمانی رئیس زندان قزلحصار مورد اذیت و آزار قرار می‌گرفت. اطمینانی که با کسی تعارف نداشت یک بار در پاسخ به حاج داود رحمانی گفت: «یک باشگاه آباد، بهتر از صد مسجد خراب». حالا تیرخلاص زن اوین، در منزل ویلاییاش سالن مخصوص بیلیارد دارد.



تصویر بیرونی ویلای سیدعباس ابطحی



یکی از فیگورهای سیدعباس ابطحی



«یا رب این نودولتان را با خر خودشان نشان»

روی کاغذی که به دیوار چسبیده نوشته شده است: «غیبت کردن بهار اشخاص پست می‌باشد. (حضرت علی)» و «پشیمان ز گفتار دیدم بسی، پشیمان نشد از خموشی کسی».



دیوار ویلا را با تابلو اعلانات عوضی گرفته است.



او به عتیقه‌جات نیز علاقمند است.



این هم تصویری از سقف ویلای سیدعباس ابطحی



این هم مثلاً «کتابخانه»‌ی این جنایتکار است.

دستی که این تصاویر را در اختیار من قرار داد، ضمن تقدیر از شهامت خانم اکبری منفرد که از درون زندان علیه کسانی که اعضای خانواده‌اش را به قتل رسانند، اعلام جرم کرده، می‌گفت چه بسا تیرخلاص اعضای خانواده‌ی اکبری منفرد را مانند بسیاری دیگر از قربانیان نظام، سیدعباس ابطحی زده باشد.

ایرج مصدقی ۷ نوامبر ۲۰۱۶

www.irajmesdagh.com

irajmesdagh@gmail.com